بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول. استاد سید محمدجواد شبیری 18 آذر 1397.

مرحوم شهید صدر ایشان در این بحث اینکه آیا اجتناب از ملاقی یکی از دو طرف شبهه لازم است یا نیست خب در دو مرحله بحث میکردند مرحله اول جایی بود که ما می خواستیم با همان علم اجمالی ای که نسبت به نجاست ملاقا یا طرف ملاقا هست نجاست ملاقی را و وجوب اجتناب ملاقی را اثبات کنیم. ایشان تفصیل قائل بودند بین وجوب تکلیفی ملاقی و حکم وضعی ای که نسبت به ملاقی هست. خب اینجا دو بحث را می خواهیم دنبال کنیم. یک بحث این است که یک ضابطه ای شهید صدر مطرح فرمودند. فرمودند که تنجیز احکام به وسیله علم اجمالی به موضوعات شرطش این است که آن دو تا موضوعی که ما نسبت به آن علم اجمالی داریم هر دو اش تمام الموضوع نسبت به آن حکم باشند ولی اگر یکی از دو موضوع جزء الموضوع باشد یا هر دو جزء الموضوع باشند ان حکم را تنجیز نمی کند و خب بحث این است که این ضابطه نکته اش چیست. به نظر می رسد که اصل نکته این است که علم اجمالی در موضوعات تا به علم اجمالی در حکم نیانجامد منجِّز نیست. ما وقتی می گوییم یا این بول است یا آن بول است یا عناء شرقی بول است یا عناء غربی بول است این بازگشت می کند که یکی از این دو تا نجس است یا یکی از این دو تا وجوب اجتناب دارد. در واقع این علم اجمالی به حکمی که هست که نجاست یا وجوب اجتناب هست آن است که تنجیز می کند علتی که جایی که یکی از دو طرف صرفا جزء الموضوع هستند تنجیز نمی کند به دلیل اینکه این علم اجمالی به حکم حاصل نمی شود و در اینجا فرقی نیست که آن حکم تکلیفی باشد وضعی باشد این تفاوت هایی بین حکم وضعی در این نکته ای که اینجا هست فرقی نیست. این اجمال بحث حالا آن بحث هایی که شهید صدر مطرح کرده اند بحث هایی که آقای حائری مطرح کرده اند چقدر درست است درست نیست نمی دانم حکم وضعی قبل از تحقق موضوعش فعلیت دارد یا ندارد آنها خیلی به نظر می رسد که نیازی نباشد به آن بحث ها وارد شویم. این اجمال بحث اما نکته ای که ما عمدتا می خواستیم بحث کنیم این بود که خب این

نکته اول به اجمال خواستم عرض کنم چون اصل کلام شهید صدر را کلام آقای حائری را ما وارد تفصیلش نشدیم

سؤال:

پاسخ: نتیجه نکته اول این است که نسبت به ملاقی به وسیله علم اجمالی اول تنجیز حاصل نمی شود. چون علم اجمالی اول علم اجمالی به حکم نسبت به ملاقی ایجاد نمی کند. علم اجمالی نسبت به موضوع است. این علم اجمالی نسبت به موضوع علم اجمالی نسبت به حکم پیدا نمی کند چون نسبت به آن ملاقا جزء الموضوع است. این همان نکته جزء الموضوع تحلیلش این است که جزء الموضوع بودن سبب می شود که ما علم اجمالی نداشته باشیم که یک حکم اینجا وجود دارد. البته حالا نسبت به آن علم اجمالی دوم ما بحث می کنیم. آن علم اجمالی اول به تنهایی کافی نیست برای اینکه علم به ثبوت حکم نسبت به ملاقی را به دنبال بیاورد. و تا علم به ثبوت حکم نسبت به ملاقی نداشته باشیم تنجیزی در کار نیست. خب این چکیده آن بحث. اما آن نکته ای که ما بیشتر روی آن تکیه داشتیم و بحث می کردیم این بود خب حالا فرض کنید که فرمایش شهید صدر که بین حکم تکلیفی و حکم وضعی فرق می گذارند صحیح باشد. در حکم وضعی علم اجمالی نسبت به ملاقا و طرف ملاقا اثرگذار باشد نسبت به ملاقی هم. وقتی دقت عقلی بکنیم اثرگذاری نسبت به ملاقی را هم در این علم اجمالی می بینیم. خب آیا این دقت عقلی فایده دارد؟ اشکال این بود که دقت عقلی که عرف آن را نبیند اینجا مؤثر نیست و فایده ندارد. خب ما به تناسب این بحث تأثیر نظرات عرف و خطاهای تطبیقی عرف در نحوه فهم از دلیل ولو خطاهای تطبیقی و مصداقی عرف اثرگذار هست در نحوه فهم مفاد دلیل. خب این را حالا بیاییم ببینیم اینجا چگونه است. آیا اینکه عرف متعارف این علم اجمالی به حکم را توجه به آن ندارد و آن را دخالت نمی دهد اینجا دخالت دارد یا خیر. یعنی چه معنایی که عرف توجه ندارد یعنی عرف اگر آن علم اجمالی دوم را کار نداشته باشیم اصل شرعی و اصل عقلی برائت را در ملاقی جاری می کند و معارضی هم برای آن نمی بیند. هیچ مانعی برای اجرای اصل در ملاقی عرف نمی بیند. ولی ایشان می گوید که مانع عرف نبیند ولی ما با دقت عقلی می فهمیم که اینجا مانع وجود دارد ولو عرف تخیل می کند که اجرای اصل در ملاقی بلامانع است ولی ما می فهمیم نه اجرای اصل در ملاقی هم اشکال واقعی دارد.

سؤال:

پاسخ: نه آن مرحله اول که گفتیم این طور نیست به دقت عقلی اصلا اشکال وارد نیست. ما گفتیم که حالا اگر بپذیریم آن مرحله اول بحث چون مرحله اول بحث را مفصل بحث نکردیم حالا در همان مقدار اجمالی که بحث کردم آن را برای اینکه مرحله دوم را بتوانیم روشنتر بحث کنیم این مقدار را هم به آن اشاره کردم.

سؤال:

پاسخ: یعنی اگر ما دقت عقلی را در نظر بگیریم این دقت عقلی می گوید اجرای اصل در ملاقی مشکل دارد. ولو عرف مشکل نمی بیند. ولی شخص دقیق و ذکی در ملاقی هم مشکل می بیند.

سؤال:

پاسخ: به خاطر اینکه اینجا علم اجمالی وجود دارد. فرض این است که حکم وضعی مثلا اقای صدر می گوید که در موارد حکم وضعی علم اجمالی به حکم هم وجود دارد. ما می گفتیم این طور نیست ما می گفتیم علم اجمالی به حکم وجود ندارد. به دقت العقلیه. بنابراین اقای صدر می گوید که علم اجمالی وجود دارد این علم اجمالی ولو عرف متوجه آن نشود همین که آدم ذکی متوجه این علم اجمالی شود همین مقدار کافی است. به نظر می رسد مطلبی این جور نیست. ما همان مشکلی را که مطرح کردیم که اگر حکمی باشد که عرف این حکم را قابل اجرا نبیند این کشف میکند که این حکم به آن نحوی که ما تصور می کنیم در نگاه بدوی به آن شکل نیست یک تغییری بهرحال در حکم ما باید بدهیم. حالا این تغییر به چه نحو باید تغییر پیدا کند بحثی بود که در جلسات قبل در مورد نحوه تأثیر این اشکال عقلی در فهم از ادله در موردش صحبت کردیم. به نظر می رسد که در ما نحن فیه اولا یک موقعی ما اشکال را اشکال مناقضه می بینیم می گوییم که بین یعنی می گوییم در موارد علم اجمالی اجرای اصل ذاتا اشکال ندارد. ولی عقلا می گویند در نوع موارد بین مصلحت الزامیه و مصلحتی که در ترخیص در دو طرف هست می خواهیم در دو طرف ترخیص جاری کنیم ان حالا به تعبیر دیگر آن ترخیص واقعی که باعث شود که در دو طرف برائت جاری شود آن ترخیص مغلوب مصلحت واقعیه است. الزام واقعیه است. خب بحث این است که ما این که نوعا مصلحت الزامیه قوی تر است این را از کجا فهمیدیم؟ این به خاطر اینکه موارد متعارف را ملاحظه کردیم در مواردی که عقلا در زندگی های خود یعنی موارد عقلایی در موارد عقلا نوعا مصلحت الزامیه قوی تر از مصلحت ترخیصیه بوده است. این است که عقلا قوی تر بوده است نوعا این باعث شده است که یک ارتکاز عقلایی شکل گیرد. منشأ این ارتکاز ادراک قوّت مصلحت الزامی در مواردی هست که عرف می شناسد. شما می خواهید این را نسبت به موردی که عرف نمی شناسد آن را فقط شما یکی به این علم اجمالی توجه کرده اید به چه دلیل در مورد این علم اجمالی که شما توجه کرده اید هم مصلحت الزامیه بر مصلحت ترخیص می چربد. آن غلبه ای که منشأ ارتکاز شده است در دایره موارد شناخته شده عرفی است. یعنی در دایره مواردی که عرف متعارف علم اجمالی را میبیند در جایی که عرف متعارف به آن علم اجمالی توجه ندارد اصلا علم اجمالی را نمی بیند یا مؤثر نمی داند در جایی که عرف متعارف به چه دلیل اینجا ارتکاز وجود دارد؟

سؤال:

پاسخ: تناقض واقعی نیست. دقت کنید می گوید معمولا آن مصلحت الزامی قوی تر است. معمولا کجا قوی تر است؟ مواردی که عرف علم اجمالی را به آن واقف است ملاحظه کرده است دیده است در معمول مواردی که علم اجمالی وجود داشته است و مصلحتش را عرف متعارف توجه به آن داشته است مصلحت الزامی از مصلحت ترخیصی قوی تر است. آیا در مواردی که عرف علم اجمالی را نمی داند به آن توجه ندارد آنجا هم مصلحت الزامی بر مصلحت ترخیصی میچربد؟

سؤال:

پاسخ: توجه نکردید بحث چیست. بحث این است که ارتکاز مناقضه از یک امری ناشی شده است. ارتکاز مناقضه ناشی از غلبه است. غلبه در یک محدوده ای است. یعنی چون غالبا مصلحت الزامیه هایی که ما دیده ایم این مصلحت الزامیه بر مصلحت ترخیص می چربد بنابراین در جایی که مصلحت الزامی را نمی دانیم آیا بر مصلحت

می چربد یا خیر خب مصلحت الزامی را می گوییم مانع اجرای اصل ترخیصی می شود. خود آن غلبه دایره غلبه اش کجاست؟ فرض کنید من نسبت به مردان ایرانی یک غلبه ای را اثبات کردم. گفتم غالب مردان ایرانی فلان وصف را دارند. شما قانون کلی ای که می توانید اینجا چیز کنید بگویید مردان ایرانی اگر کسی ایرانی بود مظنون من این است که این وصف را دارد مثلا عقلا نسبت به این ایرانی بودن این ایرانی

به اصطلاح عقلا ظنی که در مورد ایرانی در موارد مشکوک هست را معتبر دانسته اند. غلب باعث می شود ظن در موارد غیر مواردی که انسان به آن علم دارد حاصل شود این ظن منشأ یک ارتکاز شود. منشأ یک حجّت عقلایی می شود. آیا اگر شما موارد ایرانی را فحص کردید دیدید مثلا ایرانی ها هنرمند هستند معمولا بنابراین یک نفری را که نمی دانستید هنرمند هست یا نیست بگویید خب این ایرانی است بنابراین باید هنرمند باشد. آیا می توانید در مورد غیرایرانی هم حکم را سرایت بدهید؟ نمی شود. چون آن چیزی را که شما در آن فحص کرده بودید در دایره ایرانی ها بوده است.

سؤال:

پاسخ: بحث سر توجه نمی کنید بحث سر این است که ما به اغراض واقعی که علم نداریم. ما می گوییم اغراض واقعی در آن موارد

غرض واقعی در جاهایی که عرف نسبت به آن غرض واقعی علم پیدا می کند در موارد علم اجمالی ای که عرف علم اجمالی را توجه می کند معمولا در غالب موارد اغراض الزامی بر اغراض ترخیصی می چربد. شما می خواهید در مواردی که عرف متعارف نباشد حکم را سرایت دهید. این که نمی شود.

سؤال:

پاسخ: وابسته به این که عرف متوجه می شود بوده است. کلیتش در این دایره بوده است. این مثالی که می زنم فرض کنید در دایره ایرانی شما یک غلبه ای را احراز کردید این را می توانید به سایر نسبت بدهید

سؤال:

پاسخ: اگر فرض کنید شما تحقیقتان در مواردی بود که ایرانی بودنش مشخص است. یعنی بگویید این مال موارد ایرانی مشخص است و احتمال می دهیم که اشخاصی که خودشان را شبیه غربی ها کرده باشند این شباهت غربی ها دخالت داشته باشند. فرض کنید ما می گوییم ایرانی ها نوعا آدمهای متدینی هستند. این را به ایرانی ای که خود را شبیه غربی ها کرده است نمی توانیم تسری بدهیم.

سؤال:

پاسخ: نه شما نمی توانید او را روی ایرانی ببرید. روی معلوم الایرانیه باید ببرید. معلوم یعنی آن کسی که معلوم به این معنا کیس که عرف متعارف ظاهر الایرانیه. یعنی آن ما در مورد ظاهر الایرانیه می توانیم بگوییم که او ادم متدینی است. کسی که ظاهرش ایرانی است معمول کسانی که ظاهر ایرانی دارند واقعا متدیّن هستند. ولی آیا کسی که ظاهر ایرانی ندارد ولو واقعا ایرانی باشد می توانیم حکم را تسری دهیم؟

سؤال:

پاسخ: نه من نمی دانم موارد الزام چگونه است. من در مواردی که عرف متعارف الزام را درک کرده است در نوع موارد چنین بوده است. نسبت به غیر این نمی توانم تسری دهم.

اگر درک نکردم نمی تواند ساکت است. چون نمی داند. بحث سر این است. نکته اش این است که من

اغراض الزامی فرق می کند. اینکه همان فرق می کند. همان که یعنی ببینید این شبیه همان خمر مرحله خفی اش است. نه شبیه عالم کتوم است. شبیه خمر ضعیفی است. یعنی آن مقداری که برای من احراز شده است این است که در مواردی که علم اجملی را عرف می بیند در آن موارد مصلحت های الزامیه معمولا بر مصلحت های ترخیصیه می چربد. ولی در مواردی که عرف متوجه نمی شود ما نمی توانیم

سؤال:

پاسخ: می گفت باز هم اجرا می کردم. توجه نکردید نکته اش چیست. علت عدم اجرای آن این نیست که مشکل ثبوتی دارد. مشکل اثباتی اش به خاطر این است که مصلحت الزامی را در نوع مواردش قوی تر می دیده است.

سؤال:

پاسخ: نه مشکل ثبوتی ندارد اثباتی دارد. یعنی عرف نمی گوید محال است عرف می گوید که ارتکاز مناقضه یعنی چه؟ نه مناقضه واقعی. اشتباه که نمی کند. نه عرف می گوید که معمولا بحث این است عرف می گوید چون معمولا آن اغراض الزامی قوی تر است اینجا هم اغراض الزامی باید قوی تر باشد.

سؤال:

پاسخ: نه ترخیص در مخالفت قطعیه نه در این موارد. در مواردی که علم اجمالی درست و درمان باشد. علم اجمالی ای که من شخصی این را نمی گویم.

بحث این است که فرض این است که ما می خواهم این دو تا را از هم تفکیک کنیم. یک بحث نظر ما یک بیان این است که ما یک موقعی علم اجمالی را مشکل عقلی می بینیم آن را صحبت می کنم در موردش. فرض این است که ما مشکل عقلی نمی بینیم. عرف مشکل عقلی نمی بیند نه اینکه عرف مشکل عقلی می بنید. عرف می گوید که معمولا مواردی که علم اجمالی وجود دارد آن مصلحت الزامیه درجه ای از اهمیت را دارد که مانع اجرای اصل عملی شود. اصل عملی را جاری نمی کند. خلاصه در این جور موارد عرف متعارف اصل عملی را جاری نمی کند. فرض این است که اینجا به دلیل ندیدن آن علم اجمالی عرف اصل عملی را جاری می کند. نه مناقضه نیست اصلا. در نظر عرف هم نیست. بحث ما این است دیگر. یعنی ببینید آن نکته ای که منشأ ارتکاز شده است در یک دایره ای غیر از دایره مبعوث عنه ما است. خب این یک مطلب

سؤال:

پاسخ: نمی تواند احراز کند که درجه اهمیت مصلحت الزامیه در این جور موارد چقدر است. در مواردی که علم اجمالی برای عرف مشخص است عرف آن علم اجمالی را می بیند خب می گوید نوعا مصلحت الزامیه قوی تر است اما در جایی که علم اجمالی پنهان می شود. یعنی یک خفایی وجود دارد که علم اجمالی پنهان شده است. این خفا خودش می تواند دخالت داشته باشد در درجه مصلحتی که عرف درک می کند. خب این یک

اما اگر ما اشکال را اشکالات علم اجمالی را اصلا علت تامه بدانیم. بگوییم علم اجمالی علت تامه بر حرمت مخالفت قطعیه است. خب صحبت سر این است که از یک طرف اینکه خیلی وقت ها ممکن است ما بگوییم که عرف وقتی می بیند آن تکلیف واقعی که اینجا وجود دارد آن مصلحت الزامیه واقعی که وجود دارد عرف متعارف به آن توجه ندارد خود همین را کاشف از این می گیرد که آن مصلحت واقعی آن تکلیف واقعی فعلی نیست. ببینید دو تا نکته اینجا وجود دارد. این دو نکته را توجه کنید اولا علم اجمالی ای علت تامه است که علم اجمالی به تکلیف فعلی باشد. این یک. نکته دوم ممکن است ما بگوییم که عرف چون در این جور موارد معمول عرف به آن مصلحت واقعی توجه ندارد خود همین کاشف از این است که حکم واقعی در درجه ای اهمیت و فعلیت نیست که اینکه ما بگوییم بین من که عالم

با این پیش فرض که معمولا علم دخالت در ملاک ندارد. اینکه علم دخالت در ملاک داشته باشد خب ببینید گاهی اوقات علتی که شارع علم را دخالت می دهد به دلیل اینکه یک ملاک هایی وجود دارد که شارع نمی تواند تحصیل کند. عالم کتوم را که مثال زدم عالم کتوم علم اقتضای احترام را دارد ولی خب کسانی که علم خود را پنهان می کنند ولو مناسب هست احترام شوند ولی راهی برای شناخت آنها نیست به خاطر همین شارع مقدس فقط حکم وجوب احترام را در مرحله فعلیت روی عالم معلوم می برد. عالم واقعی ای که مخفی می شود ولو ملاک د ارد ولی چون نمی تواند مکلّفین را نسبت به احترام ان عالم تحریک کند حکم فعلی فقط در مورد عالم کتوم

عالمی که شما بدانید ثابت می شود. ولی در مثلا ما نحن فیه راه دیگری اگر واقعا شارع مقدس نسبت به ملاقی احد شبهه ملاک واقعی در آن وجود داشت فرض این است که عرف متعارف نسبت به ملاقی اطراف اصل برائت جاری می کند. شارع مقدس می توانست بگوید نسبت به ملاقی اصل جاری نکنید دیگر. این که راحت بود کاری نداشت. با یک قانون بگویید

تمکن از تحریک دارد اینجا. شارع می توانست بگوید که اصل عملی را در ملاقی احد شبهه جاری نکنید. خیلی راحت است دیگر. ولی شارع این را نگفته است گذاشته است که عرف متعارف اصل جاری کند. این معنایش این است که انقدر اهمیت نداشته است آن تکلیف واقعی که شارع اجرا کردن اصل عملی ترخیصی توسط عرف برایش مهم باشد. این خودش کاشف از این است که آن حکم و اقعی به آن درجه ای از اهمیت نیست یا این یا یک بیانی مرحوم آقا ضیا در خیلی از این مشابهات دارد ایشان می گوید که علم اجمالی علت تامه بر وجوب امتثال است ولی ممکن است شارع جعل بدل کرده باشد. امتثال اعم از امتثال حقیقی و امتثال تعبدی. گاهی اوقات در موارد علم اجمالی شارع که اصل در یک طرف جاری می کند اجرای اصل در یک طرف کاشف از این است که طرف دیگر را بدل از واقع قرار داده است. ما ممکن است بگوییم از اینکه عرف متعارف در یک طرف اصل جاری می کند و شارع جلوی اجرای اصل در یک طرف را نگرفته است با بیان خاص این معنایش این است که طرف دیگر را بدل از واقع قرار داده است. یعنی اجتناب از فرض کنید که شما می گویید که ما علم اجمالی نسبت به ملاقی یعنی علم اجمالی نسبت به ملاقا و طرف ملاقا این خودش اقتضا دارد که شما ملاقی را هم ترک کنید. فرض این است دیگر. شارع مقدس ممکن است آن عرف متعارف توجه ند ارد که این علم اجمالی ملاقی را هم اجتنابش را لازم می کند ولی این علم اجمالی هم نسبت به ملاقا هم نسبت به طرف ملاقا وجوب اجتناب را می آورد دیگر.

سؤال:

پاسخ: این نسبت به ملاقا و طرف ملاقا بدل از وجوب اجتناب از ملاقی ممکن است باشد. جعل بدل ممکن است باشد این بنابراین روی مبانی آقا ضیا این طوری می شود بحث را دنبال کرد. این است که به نظر می رسد که این بیانی که آقای حائری دارند که اینجا

سؤال:

پاسخ: نه بدل یعنی شارع مقدس می تواند یکی را بدل قرار دهد دیگر. ما اینها را قبول نداریم ما اینها را روی مبناهای اقایان می خواهیم چیز کنیم. به نظر ما جعل بدل بازگشت می کند به تصرف در مرحله جعل حکم. امتثال تعبدی معنا ندارد. این نمی خواهم وارد بحث آن بشوم.

سؤال:

پاسخ: آن که خود به خود ترک می شود. باید امتثال شود. ملاقی که اصلا وجود ندارد. فرض این است که ملاقا، ملاقی دارد و طرف ملاقا ملاقی ندارد. چون ملاقی ندارد اجتناب از او به نحو سالبه انتفاع موضوع که نیست. بدل یعنی شارع مقدس یک تکلیف را که مکلّف به اختیار خودش انجام می دهد این را جای واقع قبول کند. خب اینجا مکلّف هم ملاقا را ترک می کند هم طرف ملاقا را ترک می کند هم این کافی است برای اینکه شارع این ترک این دو را به جای ترک ملاقی هم حساب کرده باشد. این میتواند این گونه باشد. بنابراین به نظر می رسد که اگر شبهه مرحوم شهید صدر تفصیلش بین حکم تکلیفی و حکم وضعی عقلا هم صحیح باشد که ما صحیح نمی دانستیم چون این یک درک غیرعرفی هست در بحث ما دخالتی ندارد. تأثیرگذار نیست و مانع اجرای اصل در ملاقی نخواهد بود. این محصَّل بحث. این بحث تمام. یک ریزه کاری هایی بحث های زیادی در کلام شهید صدر هست که میگذرم وارد مرحله دوم بحث می شویم که عمده اش مرحله دوم است که آیا ما یک علم اجمالی دوم داریم علاوه بر اینکه ملاقا و طرف ملاقا علم اجمالی به نجاست آن داریم نسبت به ملاقی و طرف ملاقا هم علم اجمالی به نجاست داریم. این علم اجمالی دوم نسبت به ملاقی آیا تنجیز می کند یا خیر که مرحوم آخوند تفصیلاتی قائل شده بود ایشان فرموده بودند که بعضی وقت ها علم اجمالی دوم منجّز است بعضی وقت ها علم اجمالی اول منجز است بعضی وقت ها هر دو منجز است تفصیلاتی که داده اند و اینجا کلمات آقای صدر را ملاحظه فرمایید در موردش صحبت می کنیم.

سؤال:

پاسخ: یعنی یک مشکل عقلی است این که احکام برای عمل هستند این قانونی که عقل می گوید احکام در صورتی لغو نیست که بتواند به مرحله عمل بیاید این خودش کاشف از این است که اجرای اصل عملی در ملاقی بلااشکال است. اینکه عرف در مورد ملاقی به وجوب اجتناب قائل نیست و اصل عملی جاری می کند این باید یک جوری حل کرد آن را. حل کردن آن یا به جهت این است که از این ما کشف می کنیم که آن حکم واقعی فعلی نیست بنابرمبانی ای که ما به آن قائل هستیم یا بر مبانی امثال آقا ضیا و اینها که به جعل بدل قائل هستند اجرای اصل توسط عرف در ملاقی کاشف از جعل بدل در ملاقا یا طرف ملاقا است. یعنی اجتناب از ملاقا و طرف ملاقا را شارع بدل قرار داده است نسبت به اجتناب از ملاقی. این بحث

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد